



نگاره مردم‌شناسی و مطالعات
 شمال جامعه‌شناسی

پایین ۱۳۸۸ - شماره ۲۴

پایین ۱۳۸۸ - شماره ۲۴

علی شیروازی

استاد مطهری مؤسس شعبه‌ای از حوزه در دانشگاه

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام و المسلمین

دکتر محی‌الدین بهرام محمدیان

حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر محی‌الدین بهرام محمدیان، در یک روز گرم کاری در دفتر کارش (معاونت و ترویج استواران پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش) ما را به حضور پذیرفت و صرف‌نظر از مرور خاطره یکی، دو دیگر حضوری با استاد مطهری، پیش‌تر به تحلیل شخصیت قوی ایشان پرداخته دکتر محمدیان در گفت‌وگوی پیش‌رو به خوبی مفهوم عالم به‌زمان را شگفت‌انگیز و بی‌زگی «ای چنین علمایی را به شیوه علمی یا شخصیت مطهری منطبق دانسته است»

آقای دکتر، در بررسی زندگی بزرگانی چون شهید مطهری، معمولاً از عبارت «عالم به زمان» یاد می‌کنند. لطفاً در این مورد توضیح بفرمایید.

ما در کشورمان، استوئه‌هایی داریم که موارث فکری و فرهنگی ما محسوب می‌شوند و به اعتقاد من، شخصیت‌های تودرتویی دارند. اگر بخواهیم آن‌ها را بازشناسی کنیم باید زندگی و کارهای علمی و آثار فکری و فرهنگی‌شان را ورق‌به‌ورق و به‌طور مداوم مورد مطالعه قرار دهیم. من شخصاً توفیق و افتخار شاگردی بلاواسطه آقای مطهری را نداشتم، چون سنم اقتضا نمی‌کند. البته ایشان را دوبار از نزدیک زیارت کرده بودم؛ یک‌بار قبل و یک‌بار هم بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در دارالتلیغ استاد قبل از انقلاب در قم کلاس درسی داشتند و من هم توفیق شد تا یک جلسه پای صحبت ایشان بنشینم و بعد از انقلاب هم جمعی از انجمن‌های اسلامی دانش‌آموزان قم خدمت امام-رضوان‌الله‌تعالی‌علیه- مشرف شده بودند، که توفیق دیدار با آقای مطهری در همان جا برای ما پیش آمد و چون با برخی از آثار آقای مطهری مثل «جهان‌بینی نوحیدی» در آن زمان آشنا بودم، خدمت ایشان رسیدیم و در حسه‌ای غیر رسمی و به‌طور شخصی سوالم را از ایشان پرسیدم.

چه سوالی پرسیدید؟

حادثه شهادت با درگذشت دکتر شریعتی در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی اتفاق افتاده بود. مرحوم دکتر شریعتی هم آثار زیادی داشت. آن زمان، من برخی از این آثار را مطالعه کرده بودم و بعدها هم شنیده بودم که استاد مطهری به برخی از آن‌ها نغدهایی داشت. وقتی که در سوریه برای مرحوم دکتر شریعتی بزرگداشت گرفته بودند، یکی از سخن‌ران‌ها در آن مراسم در سخن‌رانی خود با عنوان «در روش»، نسبت به روحانیت اظهار نظری کرده بود و ما این مطلب را در یادنامه‌ای که برای دکتر شریعتی منتشر کرده بودند، مطالعه کردیم و بعد در یکی از آثار شهید مطهری به نام «نهضت‌های صدساله اخیر»، دیدم استاد درباره آن سخن‌رانی

اظهار نظری کرده و به تعبیری آن را نقد کرده‌اند. این سخن‌رانی که در این یادنامه ثبت و منتشر شده بود، از بنی‌صدر بود. یکی از سوالات من از استاد مطهری در مورد همین مطلب بود و سؤال دیگر هم درباره کتابی به نام «دانش‌ها و ارزش‌ها» نوشته آقای دکتر سروش، که ایشان هم در آن جا «مقوله هست‌ها و نیست‌ها» یا اعتبارات را مطرح می‌کند. من با مطالعه در آثار استاد مطهری، به تفاوت‌هایی برخورد کردم. ایشان می‌فرمایند: «این چنین می‌باید نتیجه منطقی آن جهان هست‌ها و نیست‌هاست»؛ در حالی که نویسنده آن کتاب معترض بود که این چنین نیست؛ از فرضیه، فرضیه در نمی‌آید و از هست‌ها «باید» استخراج نمی‌شود، که همه این‌ها را در قالب یکی، دو سخن‌رانی بسط داده بودند و به‌نوعی از آن زمان معنوم می‌شد که ایشان حداقل در این موضوع، موافق رأی آقای مطهری و علامه طباطبایی نیستند و در همان کتاب «دانش‌ها و ارزش‌ها» نیز از علامه طباطبایی صرفاً با عنوان محمدحسین طباطبایی یاد کرده بود. من در زمانی که با استاد ملاقات کردم هنوز به کسوت روحانیت در نیامده بودم و دانش‌آموز طلبه محسوب می‌شدم. به هر حال، از استاد سؤال کردم که شنیده‌ام که حضرت‌عالی دکتر سروش را تأیید و از وی حمایت می‌کنید چون از جمله کسانی که از ایشان حمایت کردند که در خارج درس بخوانند، استاد مطهری بودند. ایشان در پاسخ به بنده فرمودند: «بله، رابطه دوستی داریم». وقتی مطلب دکتر سروش را بیان کردم، آقای مطهری فرمودند که این بحث را نمی‌شود سریایی مطرح کرد و لیکن آن چه را ما بیان کرده‌ایم، حق مطلب است و آن چه ایشان از زبان استاد (علامه طباطبایی) روحی فداه، نقل کرده‌اند، برداشت درستی نیست.

اما درباره عالم بودن آقای مطهری به زمان باید بگویم که عالم بودن به زمان، از ویژگی‌های برجسته یک عالم اسلامی است؛ بدین معنا که عالم اسلامی باید به‌روز باشد. اساساً مقصود از این تعبیر که در حوزه فقه شیعی، درهای اجتهاد باز است، این است که مجتهد با نظرات بر نیازهای روز و شناخت مقتضیات زمان و مکان، صدور فتوا کند. چون عمل مکلف باید در چارچوب فقه باشد، یعنی همین کاری که من و شما انجام می‌دهیم. پس باید حکم خدا و حکم شریعت را بیابیم و بر اساس آن عمل کنیم. درست است که انسان فطرت ثابت دارد، ولی مستلزم زندگی نوبه‌نو می‌شود و مقتضیات جدیدی به‌وجود می‌آید و حوادث جدیدی اتفاق می‌افتد که ما از آن در فقه به «حوادث واقع» تعبیر می‌کنیم. حال چه کسی باید جواب‌گوی این‌ها باشد؟ مسلماً عالم اسلامی و علم دینی که ما او را فقیه و عالم متبحر در حوزه‌های مختلف دین می‌شناسیم، پاسخ می‌دهد. اگر عالمی، شرایط زمان خود را نشناسد، نمی‌تواند پاسخ‌گوی سؤال‌های زندگی مردم باشد. البته عالم بودن به زمان مراتبی دارد. برخی در ضوابط امر متوقف می‌شوند، یعنی زمان را می‌شناسند و به برخی از پدیده‌ها هم توجه می‌کنند و با آن‌ها

مقصود از این تعبیر که در حوزه فقه شیعی، درهای اجتهاد باز است، این است که مجتهد با نظرات بر نیازهای روز و شناخت مقتضیات زمان و مکان، صدور فتوا کند.

این پدیده را ببینند که اگر مثلاً نظام بانکداری الکترونیکی و پول الکترونیکی را پذیرفتیم، چه تبعاتی را از نظر عنصر زمان و بیع در پی دارد. مثلاً در بحث معاملات داریم که معامله شرعی وقتی اتفاق می‌افتد که شما جنس را تحویل دهید تا من هم پول را تحویل دهم؛ در آن صورت این معامله اتفاق افتاده است. بعد برای آن خیاراتی تعیین می‌کنند که حق فسخ معامله مشخص می‌شود، مثلاً می‌گویند که در مجلس می‌توان آن را فسخ کرد. بعضی از معاملات هم هست که فسخ معامله بعد از مجلس صورت نمی‌گیرد و اتفاق نمی‌افتد. رؤیت جنس یکی از شرایط است، ولی آیا رؤیت جنس در معاملات الکترونیکی اتفاق می‌افتد؟

آیا می‌توان عکس آن جنس را برای خریدار ایمیل کرد؟

خیر، حتی این کار را هم نمی‌توان انجام داد. مثلاً کشتی حامل کالای تجاری در دریا به طرف مقصد حرکت می‌کند. تاجر یا بازرگانی که در این جاست و از فلان کشور LC (اعتبارنامه) باز کرده، مالک آن شده است و پول کالا را نیز واریز کرده ولی جنس خود را دریافت نکرده است. از طرف دیگر، از همین جا یک مشتری در فلان قاره پیدا می‌کند و بعد از مذاکره، پول جنس را دریافت می‌کند و آن کالا به تملک مشتری جدید درمی‌آید. این‌ها پدیده‌های جدیدی است که باید مورد توجه جدی فقه قرار گیرد. عده‌ای ظواهر و عده‌ای نیز ورای این ماجرا را مشاهده می‌کنند و می‌توانند بگویند که در روابط اجتماعی و سیاسی و حتی در روابط عاطفی و خانوادگی چه تغییری به وجود می‌آید. آقای مطهری کسی بود که نسبت به این مسائل ساکت نمی‌ماند و در قبال آن‌ها موضع می‌گرفت. در جایی عرض کردم که نظریات اقتصادی آقای مطهری قابل تأمل است، یعنی ایشان در نظریات اقتصادی خود، ایده‌هایی دارند که با نظرات مرسوم متفاوت است و این ناشی از اجتهاد نوآورانه استاد است که محصول آن باید در دسترس طلبه‌ها و دانشجویان این رشته قرار بگیرد. آقای مطهری، عالم به زمان بود و ناظر به نیازهای زمان حرکت می‌کرد، مخاطب خود را می‌شناخت و برای او احترام قائل بود، و کار خود را برای خدا انجام می‌داد. این مجموعه چه وضعیتی پیدا می‌کند؟ این‌گونه می‌شود که زمانی آقای مطهری احساس می‌کند که هجوم فکری، فرهنگی، ایدئولوژیکی اتفاق افتاده است، کمونیست دارد در ایران ریشه می‌دواند، آرا و اندیشه‌های تقی ارانی یا تئوریسم مارکسیست‌ها در ایران، در حال ریشه دوانیدن است. ایشان می‌رود و علامه طباطبایی را کشف می‌کند، کلاس اصول فلسفه و روش رئالیسم تشکیل می‌دهد، و به دنبال نوشتن پاورقی و شرح‌دادن اندیشه‌های استاد خود، کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» تولید می‌شود. یک کتاب سنگین، دقیق و متین فلسفی در حوزه فلسفه اسلامی و نقد فلسفه ماتریالیستی. همین آقای مطهری احساس می‌کند که بچه‌های ما در مدارس، مواد خواندنی مناسب ندارند، یعنی از طریق انتشارات آن زمان، یک‌سری آثار خواندنی تولید می‌شود که ذهن فرزندان ما را مسموم می‌کند و بین آن‌ها و فرهنگ اصیل ما فاصله می‌اندازد. در آن زمان، بنیان‌گذاری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را فرح به‌عهده داشت و کیهان‌بچه‌ها در روزنامه کیهان، آن روز منتشر می‌شد که مواد خواندنی دم دست بچه‌های آن زمان به‌شمار می‌رفت. آقای مطهری هم که یک عالم و فقیه برجسته است، کتاب «داستان راستان» را می‌نویسد. این امر نشان‌دهنده مخاطب‌شناسی استاد و ارزش‌گذاری و احترام قائل شدن به آن‌هاست. وقتی به شهید مطهری انتقاد می‌کنند که با این مقام شامخ علمی، چرا «داستان راستان» می‌نویسد؟ ایشان می‌فرماید که این ضرورت بود و من نوشتم و خواستم بنویسم تا دیگران بدانند که این مسائل هم اهمیت دارند. این را من



مواجه می‌شوند، اما عمق مطلب را دریافت نمی‌کنند. مثلاً فقط ظاهر بانک را می‌بینند که یک مؤسسه مالی است و تشکیلاتی برای پرداخت وام دارد و در آن سپرده گذاری می‌شود. اما این که فتوای آنان چه تبعات و عواقبی را در جریان اقتصاد دارد و چه رفتاری را به دنبال آن می‌شود، ایجاد کرد، توجه ندارند. کسی به دریافت درست می‌رسد که عمق مطلب را بشکافد، لذا وقتی ظاهر آن را می‌بیند، شاید این ظواهر را با بعضی از احکام نیز تطبیق دهد. مثلاً امروز پول الکترونیکی وارد شده است. شاید امروزه علما هم توجه داشته باشند و کسی هم ظاهر این حکم را ببیند و بگوید اعتبار دارد، مالکیت دارد و ما می‌توانیم از طریق محیط اینترنتی هم انتقال اعتبار کنیم. اما شاید کسی که عالم به زمان باشد، ورای

همین اندیشمند، متفکر، عالم دینی و عالم به زمان وقتی که «حماسه حسینی» را مطرح می‌کند تا همه را به سوی امام حسین (ع) جذب کند، از طرف دیگر مراقبت می‌کند تا خرافه و عوامل‌زدگی به اندیشه‌ها نفوذ نکند

خودم عرض می‌کنم که خدای بجه‌ها با خدای بزرگ‌ترها چه فرقی دارد؟ کار برای خداست، چه برای بجه کار کنیم و چه برای بزرگ‌تر. یعنی به نیاز باید پاسخ داد و شناخت زمان مهم است، آقای مطهری زمان را می‌شناسد و می‌بیند یک زمان می‌شود اندیشه‌های حسینی را در قالب عزاداری ارائه داد و جامعه ما با امام حسین^(ع) و محبت اهل بیت^(ع) پیوند عمیقی دارد؛ اما از ظرفیت این پیوند عمیق استفاده نمی‌شود و لذا می‌بینیم که با عنوان حماسه حسینی سخن‌رانی‌هایی انجام می‌دهد و مجموعه این سخن‌رانی‌ها به صورت کتاب «حماسه حسینی» منتشر می‌شود که اثر ماندگاری نیز شده است. همین اندیشمند، متفکر، عالم دینی و عالم به زمان وقتی که «حماسه حسینی» را مطرح می‌کند تا همه را به سوی امام حسین^(ع) جذب کند، از طرف دیگر مراقبت می‌کند تا خرافه و عوام‌زدگی به اندیشه‌ها نفوذ نکند و بنابراین خرافه‌های عاشورا را می‌نویسد و هشدار می‌دهد و انذار می‌کند؛ یعنی چه؟ یعنی این که هم به حماسه معتقد است و هم به خرافه‌زدایی و فقط به گریه کردن برای امام حسین^(ع) بسنده نمی‌کند و معتقد است که باید این گریستن دارای جهت و سمت‌وسو و هدف باشد.

استاد مطهری از فرصت‌ها بهره‌برداری می‌کند و متوجه می‌شود که در سینمای آن زمان، یکی از دستورات دینی به سخره گرفته شده است و تصمیم دارند که چهره‌های کریه و بدمنظر از فقه و اندیشه شیعی-آن هم در یک محیط پرجاذبه مثل خانواده و در عرصه سینما- ارائه بدهند. آقایی فیلمی را به نام «محلل» می‌سازد که به بحث طلاق و سه‌طلاقه کردن می‌پردازد که یک حکم فقهی است و می‌خواهد این حکم فقهی را بی‌اثر کند و از اسلام و دین یک چهره بدمنظر و متشرعان را نیز آدم‌های هوس‌باز یا بوالهوس معرفی کند.

آیا استاد مطهری در آن زمان به سینما می‌روند و فیلم مذکور را می‌بینند؟

خیر، ایشان به سینما نمی‌روند و اقتضای زمانه نیز چنین چیزی را ایجاب نمی‌کرد، اما کسانی را مأمور می‌کنند تا به سینما بروند و آن فیلم را ببینند و آنان داستان را برای ایشان می‌نویسند. استاد هم بر این فیلم رذیله‌ای می‌نویسند و آن را در مجله «زن روز» چاپ می‌کند. پس می‌بینیم که آقای مطهری می‌داند که از کدام تربیون باید با کدام مخاطب حرف بزند. چون آدم سینما رو، مجله آن زمان که برای تماشای فیلم «محلل» به سینما می‌رود، مجله «مکتب اسلام» نخواهد خواند و در مسجد «فرشته» هم حاضر نخواهد شد و اگر بتواند همان مجله «زن روز» را می‌خواند. آقای مطهری در یک زمانی، فرصتی پیدا می‌کنند که در رادیوی آن زمان سخن‌رانی مذهبی ارائه دهد.

یعنی استاد از رسانه‌ای که حرام محسوب می‌شد، به این شکل استفاده می‌کند.

بله، بخشی از سخن‌رانی‌های ایشان که در کتاب «بیست‌گفتار» است، در شهادت امام موسی‌این جعفر^(ع) در رادیو ایراد شده است. این نشان‌دهنده استعداد آقای مطهری در فرصت‌شناسی بود.

یقیناً اگر آقای مطهری در قم می‌ماند، یکی از مراجع تقلید می‌شد و تردیدی هم در این مسئله نیست. چون با استعدادی که ایشان داشتند، به این مقام می‌رسیدند. مثل الان که همگان ایشان جزو مراجع بزرگوار ما هستند، ولی ایشان احساس می‌کنند که در قم به قدر کفایت استاد داریم. پس باید به تهران بیاید و در دانشگاه مستقر شود و در دانشکده الهیات به تدریس بپردازد.

یعنی نگاه ایشان به جاها، پدیده‌ها و رسانه‌ها و اقتضائات، همواره نگاهی مدرن و متناسب با زمان است.

بله. نکته مهم این است که آن اندیشه ناب را عرضه می‌کند. خیلی‌ها

هستند که از حوزه و یا از جایگاه تفکر سنتی نقل مکان کردند و به جایگاه‌ها و حوزه‌های اندیشه مدرن آمدند، یا از آن نظام سنتی به نظام‌های آموزش عالی جدید روی آوردند، اما تعداد زیادی از این افراد، در این نظام جدید حل شدند. یعنی به جای تأثیر‌گذاری، تأثیر زیادی پذیرفتند و یا تأثیر اندکی گذاشته‌اند و الان هم وقتی آنان را معرفی می‌کنند، کسی را به‌عنوان نماینده این اندیشه نام نمی‌برند، اما آقای مطهری کسی است که از حوزه به دانشگاه تهران هجرت می‌کند و در دانشگاه شعبه حوزه می‌زند.

به تعبیری مولد می‌شود.

بله، هم پاسخ‌گوی شبهه‌ها می‌شود و هم این که کرسی می‌گیرد. یعنی دیگر آخوندی نیست که عبا و عمامه را از تن خارج کند و با کراوات وارد دانشگاه شود، بلکه با همان هیبت علمایی و حوزوی خودشان محبوب دل دانشگاهیان می‌شود و این برجستگی ایشان است که با اندیشه حوزوی محبوب می‌شوند. اگر هم دیگران، به‌ویژه التقاطی‌ها، با آقای مطهری معارضه کردند، به همین دلیل بود که دیدند ایشان نسبت به اندیشه خود متعصب است، نه تعصبی گورگورانه، بلکه متعصب یعنی پای‌بند است و هر‌فهری مذهب نیست. یعنی آقای مطهری، اسلام را با آموزه‌های مارکسیستی نمی‌آمیزد تا یک تفسیر شبه دینی با جوهر مارکسیستی ارائه کند. همان‌طور که بعضی دچار این تفکر التقاطی شدند، مثل همین گروه فرقان که با آقای مطهری درافتادند و در نهایت نیز ایشان را به شهادت رساندند، به همین دلیل بود که مثلاً می‌گفتند «بقیمون الصلوه» یعنی سرودهای رهایی‌بخش گروه‌های مبارز و یا «مما رزقناهم ینفقون» یعنی اشتراکی‌گری، «یومنون بالغیب» یعنی ایمان آوردن به دوره مبارزه منفی، «جن» یعنی پارتیزان‌ها و از این جنس حرف‌ها...!

ولی آقای مطهری می‌گفتند که این قرآن است و این گونه که شما می‌گویید، نیست. قرآن تفسیر انقلابی دارد؛ حرکت بخش است؛ قرآن، تعالی‌آفرین است؛ ایجاد جنبش می‌کند؛ از بستر درست خودش، اندیشه‌ها و جان‌ها را به حرکت درمی‌آورد و قیام ایجاد می‌کند، اما نه از طریق تفسیر مارکسیستی بلکه از طریق تفسیر اسلامی. لذا می‌بینیم که این افراد با آقای مطهری مخالفت می‌کنند و در نهایت هم ایشان جان خود را در راه اندیشه خود فدا می‌کنند. هم چنین می‌بینیم که در عین حال از این فرصت‌ها استفاده می‌کند. لذا می‌بینیم که رگه‌های اسلامی شدن دانشگاه‌ها با حضور شخصیتی مثل آقای مطهری اتفاق می‌افتد که البته بزرگواران دیگری نیز در دانشگاه‌ها بودند، اما آنان به‌عنوان مدرس در دانشگاه‌ها حضور داشتند و ایجاد تحول در دانشگاه‌ها، منحصر به شخصیت آقای مطهری است. حتی شهادت ایشان هم تحول‌آفرین بود. در کل، اگر بخواهم عالم به زمان را تعریف کنم یعنی کسی که جنس زمان و مکان را بشناسد و شرایط روزگار را بتواند به نفع اصول و مکتب تغییر بدهد.

در صورت امکان، جریان‌شناسی عالمان به زمان در تاریخ معاصر را از سیدجمال تا امام خمینی^(ع) بررسی بفرمایید و مواردی را نام ببرید.

بهترین سندی را که می‌توانم معرفی کنم کتاب «مروری بر نهضت‌های یک‌صد ساله اخیر» نوشته خود شهید مطهری است. ایشان در این کتاب به‌نوعی تأثیرگذاران فرهنگی، سیاسی و اجتماعی یک‌صد سال اخیر در بلاد اسلامی و خود ایران را در سال ۱۳۵۶ به تحریر درآوردند. در این اثر هم به‌نوعی به اندیشه‌ها پرداخته‌اند، مثل سیدجمال، اقبال لاهوری، عبدالرحمان کواکبی، رشید رضی، شیخ محمد عبده و در داخل کشور خودمان میرزای شیرازی، مرحوم مدرس، حضرت امام خمینی^(ع)، سید ابوالقاسم

کاشانی و... یعنی به چهره‌های روحانیت و چهره‌های مصلحان اجتماعی به تعبیری که در کشور بودند، پرداخته‌اند و بعضی‌ها را هم تا حدودی نقد کرده و بعضی‌ها را فقط معرفی کرده‌اند.

در کشور خودمان، اگر بخواهیم تاریخ ورود اسلام به ایران را لایه‌به‌لایه مورد توجه قرار دهیم، باز هم باید وام‌دار آقای مطهری شد؛ آن هم به واسطه کتاب پر قیمت و ذی قیمت «خدمات متقابل ایران و اسلام». دوره‌های مختلفی داریم که این دوره‌ها شاهد ظهور چهره‌های کم‌نظیر در عالم اسلام است که این‌ها بر حوزه‌های تفکر اسلامی و ایرانی تأثیرات بسیاری داشتند. مثلاً صاحبان کتب اربعه شیعه که ایرانی هستند مثل مرحوم کلینی که اهل ری است، مرحوم صدوق که از ری است، طوسی از طوس و حتی در میان اهل سنت هم صاحب صحاح سته، صحیح بخاری، مسلم، سنن ابن‌ماجه، سنن ترمذی، سنن ابی‌داود که همگی غیر عرب و از تبار ایرانی هستند. این نشان می‌دهد که ایرانی‌ها در این فرهنگ‌سازی سهم داشته‌اند و اگر لایه‌به‌لایه پیش بیایم تا برسیم به دوره صفویه، که یک نهضت فکری در این دوره و در ایران، هم در حوزه فقه و هم در حوزه روایات اخبار و هم در حوزه اندیشه‌های فلسفی و کلامی اتفاق افتاد. تقریباً می‌توان گفت که در هر سه حوزه، ما آدم‌های بزرگ و ورزیده‌ای داریم. مثلاً در حوزه فقه، افرادی مثل مقدس اردبیلی، محقق کرکی، شیخ بهاءالدین عامری را می‌بینیم و در حوزه روایت ظهور، مجلسی‌ها را می‌بینیم و بعد فیضی را و در حوزه فلسفه، کلام و حکمت، میرداماد، میرفندرسکی و خود صدرالمآلهین شیرازی را می‌بینیم که سران جریان فکری در آن زمان هستند.

و در اصل این افراد، عالمان به زمان خودشان بوده‌اند.

بله، این‌ها آدم‌هایی هستند که در حوزه فرهنگ‌سازی، تأثیرگذار هستند تا این که با صعود و سقوطی، می‌رسیم به یک صد ساله اخیر که می‌شود گفت تقریباً ایران ما هم با اروپا یک درگیری فکری، رفت و آمد و تعاملی بیش‌تر از قبل پیدا می‌کند. اندیشه آن طرف به این‌جا منتقل می‌شود و این اندیشه‌ها هم در چارچوب سیاست منتشر می‌شود و هم در چارچوب حوزه فرهنگ. ظهور و حضور مستشرقین در بلاد اسلامی را می‌بینیم. مثل براکلمان، نیکلسن، نولدکه و... این‌ها کسانی هستند که به طرف کشورهای شرقی برای شناسایی و یا شرق‌شناسی سرازیر می‌شوند و بسیاری از منابع ما را استخراج می‌کنند و به خود ما معرفی می‌کنند. برخی را هم برای ما ناشناخته باقی می‌گذارند و برای خودشان می‌برند. این رفت‌وآمد موجب ایجاد پرسش و گاهی از اوقات پذیرش نظر و اندیشه می‌شود.

در این زمان در حوزه دین و متن دین، عالمانی پیدا می‌شوند که ناظر به نیازهای زمان، اعلام موضع می‌کنند. این مواضع همیشه مواضع علمی نیست. گاهی مواضع سیاسی و گاهی اجتماعی است که ما تقریباً اوج این‌ها را در حرکت سیدجمال‌الدین اسدآبادی، میرزای شیرازی در جنبش تنباکو، مبارزه با استعمار انگلیس در عراق به واسطه شیخ محمدحسن شیرازی، می‌بینیم تا می‌رسیم

به دوره مشروطیت که در این دوره، حضور علمای بنام در عرصه مشروطیت چه در داخل کشور و چه در خارج کشور ملموس است که همه در رد یا تأیید مشروطیت، تأثیرگذارند، مثل میرزای نائینی صاحب «تنزیه‌المله»، آخوند خراسانی صاحب «کفایه» که نسبت به مشروطیت روی خوش نشان می‌دهد، مرحوم آقا سیدمحمدکاظم یزدی طباطبایی که ایشان با ابهام با مشروطیت برخورد می‌کند. در داخل کشور نیز طباطبایی، بهبهانی، شیخ فضل‌الله نوری و آشتیانی هستند که شیخ متوجه انحراف مشروطیت می‌شود و لذا مشروطه مشروعه را مطرح می‌کند که بعد هم آن جریان نفوذ بیگانه، به تعبیر جلال آل احمد، شیخ را بالای دار می‌بزد تا پرچم استقلال این کشور باشد، و صدای شیخ این‌گونه طنین‌انداز می‌شود که «مشروطیتی که از دیگ پولی سفارت انگلیس بیرون بیاید، به درد ما نمی‌خورد». به دنبال این حرکت، ما ناگهان شاهد ظهور سیدحسن مدرس می‌شویم که از دل همین مشروطیت و برای جلوگیری از انحراف، سر برمی‌آورد.

ما همه این جریان‌های فکری را همراه با نام و چهره علمای آشنا به زمان می‌بینیم. گاهی اوقات این سنگرها، سنگرهای متفاوت هستند، و گاهی اوقات سنگرهای حرکت و قیام هستند که به اعتقاد من، ادامه این جریان فکری در داخل و خارج از کشور با نهضت امام - رضوان‌الله تعالی علیه - به مرحله تمام و کمال خود می‌رسد که تقریباً می‌توان گفت مجموعه سرمایه‌گذاری‌های یک‌صد ساله اخیر در داخل کشور و تجارب انباشته شده آن در قالب انقلاب اسلامی، که یک انقلاب درخشان، مردمی و دینی است، سر بر می‌آورد. آحاد مردم در این انقلاب مشارکت و ایفای نقش می‌کنند و قدرت از آن مردم و متکی بر ارزش‌های دینی و رهبری دینی است و متفکران نیز از آن پشتیبانی‌های فکری و اندیشه‌ای کردند که اگر بخواهیم آن‌ها را بشماریم، یقیناً برجسته‌ترین‌شان شهیدمطهری است. البته ایشان پرورده سفره فکری آیت‌الله بروجردی و همین‌طور حضرت امام^(ع) و مرحوم علامه طباطبایی است و به تعبیری همه این سرمایه‌ها متمرکز و تبدیل به حاکمیتی به نام حاکمیت اسلامی می‌شود.

نسبت عالم به زمان با روشن فکری دینی چیست؟

اگر بخواهیم وارد این مقوله‌ها بشویم، بحثی بسیار طولانی را می‌طلبد. ولی به‌طور خلاصه باید بگویم که روشن فکر بودن به معنای کسی است که زمانه و اقتضائاتش را می‌شناسد. روشن فکری به این معنا، تعبیر زیبایی است و روشن فکران دینی هم یعنی کسانی که زمانه را از خاستگاه و پایگاه دین می‌شناسند. مصداق قطعی این تعبیر، مرحوم آقای مطهری است. اما روشن فکر به این معنا که نسبت به سنت‌های خودشان و به اندیشه‌های دینی بی‌اعتنا باشند و به تعبیری در اردوگاه دیگری تغذیه فکر شوند، این روشن فکر، دیگر عنوان دینی به خود نخواهد گرفت و اگر هم بگیرد به این معناست که این فرد عقیده دینی دارد و رفتار و قواعد دینی را رعایت می‌کند. این تعابیر کمی محل مناقشه است.

ما دو عبارت و اصطلاح و مفهوم داریم. یکی عالم بودن به زمان



کتابخانه‌های دانشگاه تهران
پتال جامع علوم انسانی

الآن هم قبول ندارم که عالم به زمان یا عالم دینی را به آدم‌هایی که در حوزه تربیت یافته‌اند، اطلاق کنم و بعد روشن‌فکران دینی را به بچه‌مسلمان‌هایی بگویم که در دانشگاه تحصیل کرده‌اند. یک روشن‌فکر در این تقسیم‌بندی می‌تواند در عین حال عالم به زمان نباشد، یعنی فیزیک، شیمی، علوم اجتماعی خوانده باشد، ولی عالم به زمان نباشد و فقط دروس خود را حفظ کرده باشد و لذا چنین فردی به اقتضات زمانه و روزگار خودش عمل نمی‌کند و حتی مردم خودش را هم نمی‌شناسد. پس این فرد، روشن‌فکر هم نیست و فقط یک عنوان به او اطلاق شده است. گاهی عکس آن هم صدق می‌کند. بنابراین، به اعتقاد من این بحث، مبحث مستقلی است که اگر فرصتی به دست آمد، درباره آن بحث می‌کنیم. ■

که شما توضیح دادید. دیگری مفهومی به نام روشن‌فکری دینی است که بیش‌تر بعد از انقلاب مطرح شده، این دو چه نسبتی با هم دارند؟
عالم‌بودن به زمان یک وجه مشترک است، یعنی عالم به زمان، زمان خودش را می‌شناسد و می‌تواند در پوشش و هیأت یک روحانی ظاهر بشود و می‌تواند در شخصیت یک فرد دانشگاهی ظهور پیدا کند. روشن‌فکر به معنای واقعی آن می‌تواند یک روحانی باشد. اما اگر بخواهیم تقسیم کنیم و گاهی اوقات هم این تقسیم از جنس لباس است و از جنس هیأت ظاهری است، یعنی زمانی در این کشور، هر کسی که فکل و عینک و کراوات داشت روشن‌فکر محسوب می‌شد و هر کسی که عبا و عمامه و ریش و تسبیح داشت، تاریک‌فکر قلمداد می‌شد. من چنین تقسیم‌بندی‌ای را قائل نیستم.